

دو فصلنامه تخصصی «مطالعات فلسفی، کلامی»

سال یازدهم/ شماره بیست و دوم/ پاییز و زمستان ۱۴۰۱

۱۰۷-۱۰۱

## بررسی شبهه ابن کمونه درباب توحید ذات واجب الوجود

سید احمد حسینی<sup>۱</sup>

### چکیده

یکی از شبهات مطرح در باب توحید از دیرباز ، شبهه ابن کمونه است. ابن کمونه از شاگردان شیخ اشراق می‌باشد و قائل به اصالت ماهیت می‌باشد و با ایراد این شبهه، بزرگانی بسیاری درصدد جواب به این شبهه برآمدند اما با توجه به اینکه بسیاری از اینان تا قبل صدرالمتألهین با مبنای اصالت ماهیت در مقام پاسخ به این شبهه بودند جواب آنان کافی به نظر نمی‌رسد، امام صدرالمتألهین شیرازی با مبنای اصالت وجود پاسخ مناسب را به این شبهه داده است.

**کلیدواژه ها:** توحید، ابن کمونه، اصالت ماهیت، اصالت وجود

---

<sup>۱</sup> . دانشجوی دکتری فلسفه اسلامی جامعه المصطفیٰ العالمیه خراسان

از دیر زمان حکما و فیلسوفان و متکلمین ادله فراوان در اثبات باری تعالی و توحید واجب الوجود اقامه کرده‌اند و از سوی دیگر این ادله مورد مناقشه و تشکیک قرار گرفته است، یکی از کسانی که در ادله توحید واجب الوجود تشکیک کرده است ابن کمونه است. او در بنا، بر اصالت ماهیت این شبهه را وارد دانسته و بسیاری فیلسوفان بعد از خود را به چالش بزرگ کشانده است و بسیاری را در مقام پاسخ دادن به این شبهه وا داشته است. اما ملاصدرا پاسخ‌هایی را که به این شبهه بر اساس اصالت ماهیت داده شده را مورد مناقشه قرار می‌دهد و تنها راه پاسخ به این شبهه را فقط بر اساس اصالت وجود می‌داند.

### ابن کمونه

عزالدوله ابوالرضا سعد بن نجم الدوله منصور بن سعد بن حسن بن هبه الله بن کمونه اسرائیلی بغدادی، فیلسوف، عارف و صاحب تألیفات متعدد در زمینه‌ی فلسفه‌ی الهی و طبیعی و عرفان و تصوف است. به نظر می‌رسد که جدش، هبه الله، یهودی بوده، اما فرزندان وی، چنان که از نامشان پیداست، با مسلمانان درآمیختند. نوه‌اش، ابن کمونه، گاهی به بی‌طرفی و گاهی به اسلام تظاهر می‌کرد و از همین رو برخی او را مسلمان امامی دانسته‌اند. صاحب الذریعه ابن کمونه را با توجه به اینکه در شرح الاشارات از اندیشه‌های خواجه نصیرالدین بر ضد فخرالدین رازی سود جسته و سرآغاز تألیفاتش با صلوات بر حضرت محمد و آل محمد شروع می‌شود، او را شیعی خوانده است.

مهم‌ترین آثار او عبارتند از: تنقیح الابحاث فی الملل الثلاث، التنقیحات فی شرح التلویحات سهروردی، الجدید فی الحکمه، رساله ازلیه النفس او بقاء الروح، رساله فی ان النفس لیست بمزاج البدن او تجرد النفس، سوالات ابن کمونه از خواجه نصیر و جواب‌های خواجه، فرق بین ربانیین و قرائین (دو فرقه‌ی یهودی) مغالطات ابن کمونه (شبهه‌ی استلزام، شبهه در توحید، شبهه جذر اصم) شبهات ابن کمونه در کلام و فلسفه مشهور است. اما دلیلی وجود ندارد که تمامی شبهات نسبت داده شده به ابن کمونه از خود وی باشد، اینکه چرا این شبهات به او نسبت داده می‌شود؟ شاید به این دلیل باشد که گفته شده او کتابی در ضدیت با دین نوشته است فلذا به شخصی ملحد معروف شده است؛ از این رو هر شبهه‌ی مجهول الصدوری را به او نسبت می‌دهند. همان‌گونه که بسیاری از انحرافات فکری مثل پوچ‌گرایی و یا جبرگرایی را به خیام به خاطر شعرهایی که منسوب به اوست نسبت می‌دهند (ر.ک: علی نقی منزوی، صص ۲۷-۱)

## ایراد شبهه

شبهه ابن کمونه در رد اثبات توجید ذاتی واجب الوجود مطرح است. به نظر می‌رسد اولین فردی که این شبهه را مطرح کرده است، شیخ اشراق است. ابن کمونه از لحاظ زمانی بعد از شیخ اشراق و از جمله شاگردان او محسوب می‌شود به نظر می‌رسد شبهه را از شیخ اشراق گرفته و در کتاب‌های خود تقریر نموده است.

### خلاصه شبهه ابن کمونه چنین می‌باشد:

جایز است فرض کنیم دو واجب بالذاتی را که از جمیع جهات متباین باشند. و این مفهوم وجوب ذاتی از این دو انتزاع می‌شود پس بین این دو واجب الوجود، ما به الاشتراک ذاتی وجود ندارد. اگر مابه الاشتراک باشد به مابه الامتیاز نیز نیاز است و در این صورت ترکیب لازم می‌آید و اما ما با این کار کاری کردیم که این دو واجب الوجود بسیط باشند نه مرکب، و برای این نظریه هم ما مثالی داریم و آن هم مقولات دهگانه است. که این‌ها به خاطر این که اجناس عالیه، جنس الاجناس و بسائط هستند به تمام ذات با همدیگر متباین هستند و اینها اگر بسیط نباشند باید فصل و بالتبع باید جنس مافوق داشته باشند. این نه مقوله با همدیگر با هم متباین‌اند و یک مفهوم جامع هم دارند به نام عرض. و اینها با جوهر می‌شوند ده تا و با آن یک مفهوم جامع دارند با نام ماهیت. و این را می‌توان در واجب الوجدانی بگوییم که متباین بالذات‌اند اما یک مفهوم جامعی بین آنها است به نام واجب الوجود. و ترکیب هم پیش نمی‌آید چون مثل مقولات مابه الاشتراک ذاتی ندارد تا بخواهد مابه الافتراق ذاتی داشته باشد. (تلخیص المحصل صص ۹۷ و ۹۸)

### پاسخ به شبهه ابن کمونه

حکیم سبزواری شبهه ابن کمونه را به طریق ذیل پاسخ می‌دهد. او می‌فرماید: هیچ‌گاه نمی‌توان عنوان واحد را از دو شیء متخالف و متمایز انتزاع کرد مگر آن که جهت اشتراکی میانشان وجود داشته باشد. اگر می‌بینیم عنوان (حیوان) را از انواع مختلف انتزاع می‌کنیم این به خاطر آن است که جهت اشتراکی میان آنها وجود دارد، مانند: جوهریت جسمیت و یا حساسیت. هم چنین اگر می‌بینیم عنوان (انسان) را از افراد و اشخاص مختلف انتزاع می‌کنیم این نیز به خاطر وجه مشترکی است که بین افراد وجود دارد و خلاصه در تمام جاهایی که عنوان واحد از متعدد انتزاع می‌شود به خاطر جهت اشتراک است نه جهت اختلاف. بنابراین اگر دو فرد هر دو واجب الوجود باشند و با تمام ذات از هم دیگر متمایز باشند و بخواهیم عنوان واجب الوجود را از آنها انتزاع و اتخاذ کنیم باید میان آنها جهت اشتراکی وجود داشته باشد تا انتزاع یک عنوان ممکن باشد و اگر جهت

اشتراک را با توجه به این که اثتین هستند و متمایز هستند قبول کنیم لازم می آید ترکب از مابه الاشتراک و مابه الامتیاز و چون ترکب لازم آید احتیاج ثابت می شود و دیگر واجب الوجود نخواهد بود.

شهید مطهری در پاسخ به این شبهه ابن کمونه بعد از تقریر آن، چنین پاسخ می دهد:

حَتَّىٰ بنا بر قول شما این دو ذات بسیط متباین در یک امر اشتراک دارند و آن، «وجوب وجود» است.

وجوب وجود بنا بر فرض شما عین ذات هیچکدام نیست، همچنانکه جزء ذات هیچکدام هم نیست، پس خارج از ذات هر دو است، و از آن طرف می دانیم که معانی خارج از ذات اشیاء که بر اشیاء حمل می شوند بر دو گونه است.

۱. یا معنای انتزاعی می باشند که از حاق ذات اشیاء منتزع می گردند.

۲. یا امری انضمامی می باشند که از خارج و به حکم علل خارجی عارض آن شده اند.

شک نیست که «وجوب وجود» از نوع دوم نمی تواند باشد، زیرا لازم می آید نفس وجوب وجود، معلل باشد و این با طبیعت وجوب وجود سازگار نیست. باقی می ماند شق اول که نظر ابن کمونه هم به همین شق بوده است.

اکنون می گویم این شق نیز محال است، زیرا صدق یک معنی بر یک ذات، هر چند آن معنی انتزاعی باشد، بدون ملاک محال است و الا لازم می آید هر معنایی بر هر ذاتی صدق کند. پس صدق معنی «وجوب وجود» بر واجب الوجودهای مفروض، حاکی از خصوصیت خاصی است در هر یک از آنها که به موجب آن خصوصیت، آنها واجب الوجود هستند و این معنی بر آنها صدق می کند. پس معلوم شد که واجب الوجودهای ما در یک خصوصیت ذاتی که همان خصوصیت، منشأ انتزاع معنی «وجوب وجود» برای هر دو هست، اشتراک دارن، و چون «مابه الاشتراک» دارند «مابه الامتیاز» نیز باید داشته باشند، پس مرکب اند. (مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۵، ص ۵۲۵)

در ادامه شهید مطهری می گوید انتزاع مفهوم واحد از حقایق متباین و امور متباین از آن جهت که متباین هستند محال است پس نمی توان ما مفهوم واجب الوجود را از دو واجب الوجود انتزاع کرد و این پاسخ در واقع بر مسلک اصالت الوجود می باشد.

شبهه‌ی ابن کمونه بر این اساس استوار بود که متن واقع یا کنه واقعیت، ماهیت اشیاء است و این مفاهیم ماهوی هستند که در ازای متن قرار می‌گیرند. از این‌رو، جایگاه مفاهیم عقلی که عارض بر مفاهیم ماهوی در ذهن می‌شوند کجاست؟ اگر موطن این امور آن‌گونه که شیخ اشراق ادعا کرده است تنها در ذهن باشد و در خارج هیچ واقعیتی نداشته باشند شبهه ابن کمونه به جاست و به حق برهان ترکیب را در هم می‌شکند. پس این شبهه بر دو رکن استوار است:

اینکه اصالت را به ماهیت اشیاء بدهیم و مفاهیم عقلی را عارض بر مفاهیم ماهوی در ذهن بدانیم.

مفاهیم عقلی که در ذهن عارض بر مفاهیم ماهوی می‌شوند را صرفاً عقلی دانسته و در ازای آن، هیچ امر خارجی را قرار ندهیم آن‌گونه که شیخ اشراق قائل به آن شده است.

البته رکن اول تقدم رتبی بر رکن دوم دارد و در صورت پذیرفتن رکن اول، نوبت به دوم می‌رسد اما اگر اول را نپذیریم اصلاً نوبت به دوم نمی‌رسد. از سوی دیگر اگر رکن اول را بپذیریم ولی در رکن دوم مناقشه نماییم باز شبهه ابن کمونه به سرانجام نهایی (در هم کوبیدن برهان ترکیب) نمی‌رسد.

ملا صدرا از اساس شبهه ابن کمونه را باطل می‌داند چرا که اصالت ماهیت پی این بنیان را تشکیل می‌دهد و اگر قائل به اعتباریت ماهیت شویم این خانه از اساس ویران می‌شود.

تا زمان ملاصدرا برای مفاهیم ماهوی در خارج عینیتی قائل بودند، به این معنا که متناظر با آنچه به عنوان مفهوم ماهوی و به صورت اولی به ذهن می‌آید، امری خارجی وجود دارد (اثبات گرایی) و مفاهیمی که به صورت ثانوی در ذهن پدید می‌آیند در خارج نیز مترتب بر همین امور خارجی اولی هستند.

اما ملاصدرا این دیدگاه را تغییر داد به این شکل که، اولاً: اموری که خارجی هستند اصلاً به ذهن نمی‌آیند. ثانياً: آن امر خارجی یک پارچه در مقام توصیف شدن توسط ذهن به جهات و ابعاد گوناگونی تحلیل می‌شود که گوناگونی و پراکندگی این جهات نه از آن امر خارجی، بلکه از سوی ذهن به آن نسبت داده می‌شود. این جهات و حیثیات خارجی در اصل وجود با یک‌دیگر تمایزی ندارند و در هم تنیده‌اند این ذهن است که این واحد را تحلیل کرده و تبدیل به جهات و ابعاد می‌کند.

ثالثاً: ماهیات؛ نهایات الوجودند و از جهت امکان و محدودیت آن‌ها انتزاع می‌شوند لذا قائم به وجود موضوعات خودند و استقلالی ندارند وقتی ذهن این جهات را تصور می‌کند در حقیقت با سرمایه‌ی خود که همان علم باشد به این جهات محتاج و نیازمند، غنا و بی‌نیازی می‌بخشد و آن‌ها در ذهن قائم به وجود ذهنی می‌شوند.

طبق نظر ملاصدرا، مفاهیم ماهوی و مفاهیم ثانوی فلسفی هیچ کدام متناظر با آن امر خارجی صرف نیست. و از این جهت که همه شان عقلی‌اند باهم مشترکند و تمایزی بین مفاهیم ماهوی و فلسفی نیست.

رابعاً: باید بحث کرد که بین این دو دسته از مفاهیم که در ذهن بوجود می‌آیند کدام یک، بر دیگری تقدم واقعی دارند؛ به این معنا که دسته‌ی از این‌ها نسبت به دسته‌ی دیگر شایستگی بیشتری دارند که به خارج نسبت داده شوند و دسته‌ی دوم ثاباً و به تبع دسته‌ی اول به خارج نسبت داده می‌شوند.

اینکه عده‌ی قائل به اصالت ماهیت شده‌اند بدین معناست که مفاهیم ماهوی را کفو امور خارجی دانسته‌اند؛ به عبارت دیگر برای آن‌ها معانی عینی اثبات کرده‌اند، این گروه در حقیقت از ذهن به عین پل زده‌اند و اشکال اصلی این گروه اثبات‌گرایی ذهنی‌شان است در حالی که ملاصدرا درست در مقابل این گروه، مفاهیم فلسفی را کفو امور خارجی و دارای معانی عینی می‌داند نه مفاهیم ماهوی را از دیدگاه او مفاهیم فلسفی از ابعادی حکایت می‌کند که از حاق وجود خارجی انتزاع می‌شود در حالی که مفاهیم ماهوی از حدود متن خارج انتزاع می‌شود و روشن است که حد، امری عدمی و حاشیه‌ی است در حالی که حاق وجود در خود متن حضور دارد. از این حیث مفاهیم فلسفی رتبتاً بر مفاهیم ماهوی تقدم دارند. کار اصلی ملاصدرا این بوده که فلاسفه را از ذهن به عین برده و گفته که فلسفه را باید از خارج شروع کرد نه از ذهن و این ذهن است که تابع خارج است نه عکس آن.

در مانحن فیه، نیز وجوب از مفاهیم فلسفی است که از حاق امر خارجی انتزاع شده است و اثبات معنای عینی برای آن، از اثبات معنای عینی برای مفاهیم ماهوی اولی است؛ زیرا بر مفاهیم ماهوی تقدم رتبی دارد (در نسبت دادن به خارج مقدم است) بنابراین، مفاهیم فلسفی از یک بعد حقیقی و عینی در خارج حکایت می‌کند و در مرحله‌ی بعد، مفاهیم ماهوی هستند که به تبع مفاهیم فلسفی و به واسطه‌ی آن‌ها به خارج نسبت داده می‌شوند و از جهات امتیاز وجودات (حدود) حکایت می‌کنند. البته این کار را فلاسفه

پیش از او نیز در مورد واجب الوجود انجام می‌دادند و او را عاری از ماهیت دانسته وجود را عین ذاتش می‌دانستند. (بحث الواجب ماهیته انیته)

بنابراین چند خدای متعدد اگر وجود داشته باشند این وجوبی که از حاق آنها در خارج، به ذهن آمده از امری عینی و خارجی حکایت می‌کند که ما به الاشتراک این خدایان است حال اگر این خدایان متمایزند باید جهات امتیازی داشته باشند که البته این با واجب بودن خدایان متعدد نمی‌سازد؛ زیرا امتیاز به امور عدمی و سلبی است و عدم در ذات واجب راه ندارد، بلکه او بسیط من جمیع الجهات است و جهات عدمی در او راه ندارد. اینجاست که خدایان در خارج مرکب می‌شوند از یک جهت مشترک یعنی «وجود» و یک جهت امتیاز یعنی «عدم» و این همان احیای دلیل ترکیب است که ملاصدرا به آن دست یافت. (ر.ک: صدرالمتألهین، الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه، ج ۱، ص ۱۳۱، همو؛ الحاشیه علی الهیات الشفاء، ج ۱، ص ۳۵)

## منابع:

- ابن کمونه، سعد بن منصور، تنقیح الابحاث للملث الثلاث، محقق؛ منزوی، علینقی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳ ش
- امینان، محمد علی، مبانی فلسفه اسلامی، بوستان کتاب، قم، ۱۳۹۶، ص ۱۱۸
- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار شهید مطهری، صدرا، ۱۳۸۸، ج ۵، ص ۵۲۵
- نصرالدین طوسی، محمد، تلخیص المحصل، دارالاضواء، بیروت ۱۹۸۵
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه، مکتبه المصطفوی، قم ۱۳۶۸
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، الحاشیه علی الهیات الشفاء، بیدار، قم

